از نشرات مجله آریانا
نمبر (۱)

انجمن تاریخ

خراسان

نگارش

م . غبار

طبع سال ۱۳۲۶ شمسی

در مطبعهٔ عمومی کابل چاپ شد

60

از نشرات مجله آریانا

نمبر (۱)

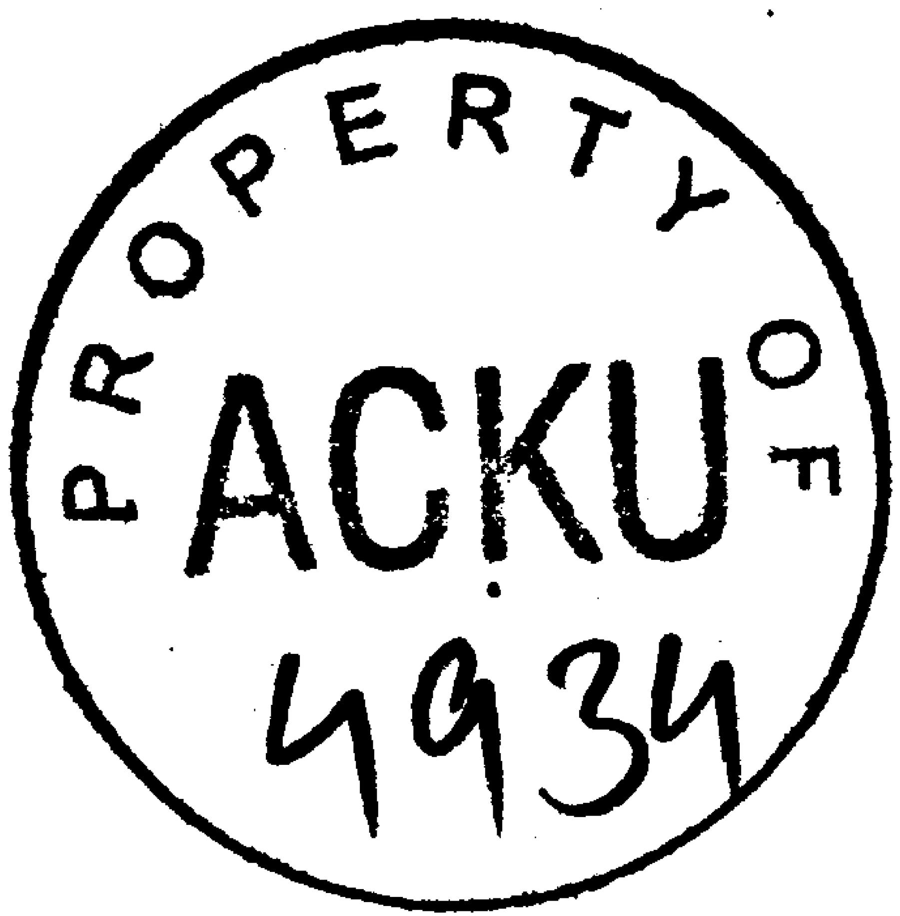
انجمن تاریخ

این اثر کوچک و ناچیز
خدمت دانشمند معظم و فاضل محترم
جناب عبدالهادی خان داوی تقدیم باشد.
فی ۱۳۲۶

خراسان

نگارش

م . غبار



طبع سال ۱۳۲۶ شمسی

در مطبعهٔ عمومی کابل چاپ شد



بسمه تعالی و تقدس

خراسان

طوریکه معلوم است درایام پیشین مملکت افغانستان به« آریانا »موسوم بود ، و برای اولین بار این نام در کتاب آراتسفن (قرن سوم قبل المیلاد) بەشکل یونانی آن یعنی Ariane دیده میشود . سرحداین آریانا بقرار ذیل بود:

در شرق ، هندوستان . در شمال سلاسل هند و کوه و جبالی کـه درغرب آن واقعست . در جنوب اوقیانوس هند . سرحد غربی از در وازهٔ خزر ـ یعنی از معبر کوهستانی در خطی کـه « پارت » را از « مید یا » و «کـارامانیا » را از فارس (پرسید) جدا میکند . (۱) ولایات عمدهٔ آریانا عبارت بود از : ـ باختر (بلخ،

(۱) شمارهٔ ٦ سال اول مجله کابل قوس ۱۳۱۰ ص ٥۹ عنوان نگاهی بافغانستان غبار بەنقل ازبارتولد مستشرق شهیر روسی .

تخار ، مرو) آریـا (هرات) خوارزمیش (خوارزم)
اپارتیا (ولایت طوس و نیشاپور) کـار اما نیا (کرمان)
سـکا ستین یا در انـگـیا نا (سیستان) اراکوسیا
(قندهار) گدروسیا (بلوچستان) یا کتیا (ولایت
خوست تا سند) گـندهـا را (ولایت پشاور تا کـابل)
پارو پامیسس (غور و هزاره جات) «۱»

هنگـا میـکه آریانا زیر تسلط اجانب شـکل تجزیه
به خود گرفت ، البته نظر بمصالح سیاسی آنها بیشتر
بنا مهای متعدد و ولایات خود نامیده شد .

چنین تصور میشود کـه اسم خـراسان معاصر دورهٔ
ساسانیان بوده و قبـل از آن وجود نداشت ، یکی از
نویسندگـان تورك این عقیده را تـائید مینماید . (۲)
ویك نفر مورخ ارمنی « موسس خورنی . » (قرن ٤_٥
مسیحی) میـگوید : _

---

(۱) نگاهی بافغانستان نمرات ٤ تا ۱۲ سال اول ۱۳۱۰_۱۳۱۱
شمسی . کـذا سالنـامه اول کـابل ۱۳۱۱ شمسی عنوان تاریخچهٔ
مختصر افغانستان غبار ص ۷

(۲) شمس الدین سامی قاموس الاعلام طبـع اسلامبول سال
۱۳۰۸ ماده خراسان .

« . . . آریان (یعنی آ ر یانا) از سوی باختر ما د ا و پارس است و تا هندوستان گسترده است . . . این ایالت یازده ناحیه دارد . . . . . کتاب مقدس تمام آریان را نام « پارتیا » داده است ، گمانم بسبب قلمروی است که بدست پارتها بود. این ناحیه را ایرانیان (یعنی فارسی ها) « خراسان » مینامند یعنی « شرقی » .. (۳)

یکی از نویسندگان فارس میگوید نو شیروان بعداز تسخیر افغانستان (قسماً) مملکت سیاسی خودرا باینقرار تقسیم نمود : اول قسمت شمال مغربی باختریان (صحیح آن شمال‌مشرق است) دوم قسمت جنوب‌غربی نیمروز (صحیح جنوب مشرق‌است) سوم قسمت مشرق خراسان . چهارم قسمت مغرب یا ایران شهر (یعنی کشور فارس) «٤»

مؤلف مجهول تاریخ سیستان در ینمورد تقسیمات

---

(۳) کتاب احوال واشعار رودکی سمرقندی تالیف سعید نفیسی طبع طهران سال ۱۳۱۰ جلد اول ص ۱٤۹ - ۱۵۰ به نقل از :
Geographie de Moise de Coréni vinise 1881 p-55

(٤) عباس اقبال تاریخ عمومی طبع طهران سال ۱۳۰۸ جلد ۲ ص ٤۱

چارگانه ذیل را خاطرنشان مینماید : خراسان . ایران (خاوران) نیمروز . باختر . ومیگوید هرچه حد شمالست باختر گویند ، وهرچه حد جنوبست نیمروز ، ومیانه اندر بدو قسمت شود هرچه شرقست خراسان گویند ، و هرچه مغربست ایران شهر . (١)

فردوسی خراسانی زیر عنوان بخش کردن نوشیروان جهانرا بچهار قسمت ارباع ذیل را حساب میکند : بخش نخستین خراسان . قسمت دوم قم ، اصفهان آزر آبادگان و از ارمینیه تادر اردبیل . قسمت سوم فارس ، اهواز ، مرزخزر ازخاور تاباختر . قسمت چهارم عراق و بوم روم . (٢)

کلمه خراسان | چنانچه دیده میشود کلمه خراسان مرکب از اسم «خور» یعنی آفتاب بوده و بلاشك مفهوم مشرق را افاده میکند وسترانج یك نفر مستشرق انگلیسی میگوید : خراسان در فارسی قدیم بمعنی

---

(١) تاریخ سیستان طبع طهران سال ١٣١٤ ص ٢٣ (تالیف قرن ٥ ـ ٨ ه)

(٢) شهنامه فردوسی طبع بمبئی سال ١٣١٥ جلد ٤ ص ٣

سر زمین مشرق آمده . (۱) ابوالفدا مؤرخ قرن هشت هجری مینویسد : خر (خور) معنی آفتاب و « اسان » معنی مکان شی میدهد (۲) یعنی مطلع الشمس ویامشرق .

سائر مورخین عربی زبان هم درترجمه این کلمه اصلی معنی فارسی آنرا مراعات کرده ، و غالباً از کشور خراسان ویا افغانستان بنام مشرق یاد ، و بعضاً سلاطین افغانی را هم پادشاه مشرق عنوان داده اند مثلاً ابن خرداد به جغرافیا نویس مشهور قرن سه هجری زیر عنوان « خبرالمشرق » از مملکت خراسان بحث میکند (۳) ونویسنده گمنام جغرافیای حدود العالم من المشرق الی المغرب درقرن چهار هجری راجع بسلاطین سامانی افغانستان مینویسد که : ایشان را

---

(۱) کتاب اراضی خلافت شرقیه لوسترانج ترجمه عبدالباقیخان لطیفی نسخه خطی متعلق کتابخانه انجمن تاریخ ، فصل ۲۷ عنوان خراسان .

(۲) تقویم البلدان ابوالفدا اسمعیل بن علی طبع پاریس سال ۱۸٤۰ مسیحی عنوان خراسان .

(۳) المسالك والممالك ابن خرداذ به طبع ایدن سال ۱۳۰٦ ص ۱۸

«ملك مشرق» خوانند: (۱) عنصری شاعر مشهور وقصیده سرای غزنی نیز درمدح سلطان محمود غزنوی میگوید:

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر
بیاز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

عروضی سمرقندی شاعر و نویسنده قرن شش هجری سلطان علاء الدین حسین (جهانسوز) پادشاه غوری افغانستان را «سلطان مشرق» عنوان میدهد درجائیکه میگوید: و نعمت بزرگتر آنکه منعم بر کمال و مکرم بیزوال اورا (ابو الحسن علی بن محمود شهزاده غوری بامیان و ممدوح عروضی) عمی بار زانی داشته است چون خداوند عالم سلطان مشرق علاء الدنیا و الدین ابو علی الحسین بن الحسین . . . (۲)

در هرحال معنی کلمه خراسان هر چه بوده بوده وازهروقتی که استعمال شده باشد باشد، فقط چیزیکه دران شك نیست اینست که اسم خراسان از چهارده قرن است

(۱) کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب طبع عکسی لینن گراد ص ۳۷

(۲) چهار مقاله عروضی سمرقندی طبع لیدن سال ۱۹۲۷ص ۳

اولاً درمورد قسمتی ازخاك افغانستان ، وبعد ها در مورد کـل مملکت افغانستان اطلاق وقرنها دوام نموده است ..

وهنوز هم دریك قسمت کوچك شمالمغربی او (ولایت طوس و نیشاپور) باقیست .

حالا می بینم این اسم از چه وقت در کتب تاریخ وجغرافیاموقع گرفـته ، وبچه‌ترتیب جزأ یا کـلاً درمورد خاك افغانستان علم گردیده است . همینکه عسکر عرب در قرن اول هجری بعد از انهدام دو لت ساسانی فارس ازغرب بشرق سرا زیر وبرای باراول در اراضی ما وراء کویرلوت رسیداسمخراسان را شنیده ومتعاقباًدر کـتب وآثارخودتذکردادند. اولین نویسنده عرب که از خراسان در تاریخ نام بر ده است اما م احمد بن یحیی بن جابر بغدا د ی مشهور به بلاذری است که در اواخر قرن دوم هجری تولد ، ودر ۲۵۵ هجری کتاب معرو ف خو دش فتوح البلدان را تالیف ، و مأخذ عمده و معتبری برای مو رخین قد یم اسلامی گـذ اشته است .

حدود خراسان: قبلاً بایستی دانست خراسان دارای دو نوع حدود جغرافیائی بوده یکی خراسان خاص و دیگری خراسان عام، اولی در مورد یك ویا چند ولایت شمالی وشمال مغربی افغانستان استعمال، ودومی بتدریج وسیع و بالاخره در مورد کل مملکت افغانستان اطلاق شده است. والبته این هر دو نیز نظر بحدوث وقایع سیاسی گاهی کوچك و گاهی وسیعتر گردیده اند اما در مفهوم اصلی آنها تغیری بعمل نیامده است

خراسان خاص: اگر چنانچه نویسنده تاریخ سیستان گفته قبول کنیم که در قدیم یعنی قبل از ورود عرب مملکت افغانستان در سه حصه بزرگ شمالی (باختر) وحصهٔ وسیع جنوبی (نیمروز) وحصهٔ وسطی (خراسان) منقسم بوده. پس باید بگوئیم در ورود عرب به حواشی افغانستان حصه باختر از میان رفته وجایش را خراسان اشغال کرده است.

زیرامامی بینیم همینکه ستون نخستین عرب از کشور فارس روبشرق سرازیر شد، بعد از تسخیر ولایت کرمان

ومعمو ره ها یش از قبیل سیرجا ن . بم. جیرفت وسار .
برای باراول اسم خراسان راشنیده، وولایات وبلاد ذیل
را جزء خراسان شناختند: ولایت نشاپور،ولایت هرات .
ولایت مرو. ولایت تخارستان. ولایت بلخ .ولایت ماوراءلنهر.
ولایت خوارزم (۱) بلاد وقصبات :ــ طبسین . قهستان.
زم . با خزر،جوین، بیهق . بشت . اشبند ورخ . زاوه .
خواف . اسپرا ئن. ار غیان . ابر شهر، حمر اند ز. نسا .
ابیورد . سرخس . کیف . طوس،هرات. بادغیس. بوشنج.
مرو شاهجهان .مر وا لرود . بغ . جوزجان . طا لقان .
فاریاب. صغانیان. بلخ. سمنجان . قادس، بیکند،رامدین،
بخارا ، سغد، کش ، نسف. سمرقند، ترمذ. خجند ، ختل ،
شومان. کاسان وغیره (۲)

ستون دوم عرب که به ولایات غرب جنوبی افغانستان
ریختند اینها نامهای ولایات سجستان (سیستان) کابل
وسندرا شنوده وتمام بلاد جنوب هندو کش وحوزه هیرمند
تا دریای سند و بحر عرب را زیر این عناوین ثـلاثـه

(۱) بلا ذری فتوح البلدان طبع قاهره سال ۱۹۰۱ ص ۴۱۰
(۲) بلاذری ص ۴۱۰

شناختند. بلاذری زیر عنوان سجستان و کابل از آبادی های ذیل ذکر میکند : فهرج.زالق . کرکویه . هیسون . زرنج . ناشرود . شرواذ . کش. بلاذ داور. زابل. کابل . خواش . قوزان . بست . رخج . طاق . (۱)

همچنین مورخ مذکور زیر عنوان سند از معموره های ذیل نام میبرد، خور دیبل . قیقان (تقریباً قلات بلوچستان) بنته . اهوار . مکران . قندهار (در ملک کیج کندا و ه شهری بود) « ۲ » بوقان . قصدار . قندابیل (دربلوچستان) قنزبوره ارمائیل . سهبان ، مهران . سدوسان . برهمن آباد . ساوندری. رور. ملتان(آنطرف دریای بیاس)قشمیر(کشمیر)سکر (۳)

چنانچه دیدید بلاذری افغانستان را بسه حصهٔ خراسان. سیتان وسند تقسیم کرده ، چنانچه نویسنده تاریخ سیستان هم اینکار رابا جزئی اختلافی نموده است با ینمعنی که

---

(۱) بلاذری ص ۴۰۰
(۲) چچ نامه طبع دهلی ۱۹۳۹ تصحیح عمر بن محمد داؤد پوته ص۲۰۸
(۳) بلا ذری ص ۴۳۸

موخر الذکر حدود سیستان را بقرار ذیل تعین میکند :ـ...

• حد شرق اقصاء کشمیر است تا بلب دریای محیط وازسوی غرب زان سوی (سپه) بده فرسنك بمیانه کوها حد پیدا کرده است بر کنار کوه» .وهم بلاد ذیل راجزء شهر های سیستان میداند : بست . رخذ (قندهار) زمین داور. کابل . اسفزار . بوزستان . ولوالستان . غور . کشمیر . گردیز . غزنین (۱)

درهر حال ازین بعد است که تاقرنهای متمادی تقسیمات داخلی بلاذری در جغرافیای افغانستان و تعین حدود خراسان خاص دوام نموده واز طرف مورخین و جغرافیا نویسان اسلام و مستشرقین فرنك احیاناً با اندك کم وزیادی حفظ گردیده است. مثلاً درهمان قرن سوم هجری یکنفر جغرافیا نویس دیگر ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی المعروف بابن الفقیه خراسان خاص را درچهار حصه تقسیم و ولایات ذیل را جزء ارباع آن میشمارد : ولایت نیشاپور (خراسان کنونی) ولایت هرات ، ولایت مرو ، و لایت خوارزم ، و لایت تخارستان ، ولایت بلخ

(۱) تاریخ سیستان ص ۲٤

ولایت ماوراءالنهر، ولایت فرغانه (۱) مشارالیه‌در تعین بلاد ولایت کرمان وسیستان نیز تقریباً پیروی بلاذری مینماید

جغرافیه نویس دیگر قرن سوم هجری ابی القاسم عبیدالله بن عبدالله المشهور به ابن‌خرداد به‌ارباع خراسان خاص‌را باینقرار توصیف میکند: ربع مروشاهجهان. ربع بلخ و تخارستان. ربع هرات، بوشنج بادغیس و سجستان. ربع ماوراءالنهر (۲) ومشارالیه شهرهای، بست. رخج (قندهار) کابل. زابلستان. هرات. بلخ. تخارستان (قطغن و بدخشان) مرو. نیشاپور خوارزم. بخارا. صغد. خجند. فرغانه. و غیره را جزء این ارباع حساب میکنند (۳) باین ترتیب می بینیم که گرچه حدود خراسان خاص وسعت اختیار و شامل ولایات بدخشان، بلخ، مرو خوارزم، هرات، نیشاپور، سیستان، کابل

---

(۱) ابن الفیقه کتاب البلدان (تالیف ۲۹۰ ه) طبع لیدن سال ۱۳۰۲

(۲) ابن خرداد به المسالك والممالك طبع لیدن ۱۳۰۶ ه عنوان خبر المشرق ص ۱۸

(۳) ابن خرداد به ص ۲۴۳.

وماورالنهر وفرغانه گردیده ، معهذا هنوز ولایات کرمان در غرب وسند در شرق وجنوب از نقشه جغرا فیائی آن خارج مانده است ، درحالیکه ولایت آخری که بنامهای مکران ، توران (بلوچستان) و سند ذکرمیشوند جنوب و شرق جنوبی آریا نای قدیم راتشکیل میکنند .

ابن خرداد به از بلاد قیقان . مکران . قند ها ر . قصدار . قندابیل ، ارمابیل دیبل . رور . مولتان . بروص زیر عنوان سند ذکر ، و اوتکین را (در فاصله چهار روزه راه از مهران ـ مصب رود مهرا ن (جیلم) در نهر سند ـ حدفاصل بین سند و کشور هند و اولین ارض هند میشمارد . و همچنین « سا را » را بفاصله هفت روزه راه ازهرمز فارس بطرف شرق فاصل حد غربی سند با کشور فارس میداند . (۱)

یکی از جغرافیا نگاران دیگر قرن سوم و چهارم هجری در کتاب موسوم به اشکال العالم (ظاهراً منسوب به ابی القاسم بن احمدالجیهانی از مقربین دربار سلاطین ساما نی افغانستان) و لایات ذیل را جزء

---

(۱) ابن خرداد ص ٥٦ ـ ٦٢ .

خراسان ذکرمیکنند :ـ ولایت بدخشان . ولایت بلخ . ولایت مرو . ولایت هرات . ولایت نیشاپور . ولایت بامیان و پنجشیر (بنجهیر) ولایت غزنی و کابل وغیره . (١)

اشکال العالم درنقشه صفحات ٥١ـ٥٣ خود بلاد مکران، توران (بلوچستان) و سند را نشان داده ، ودر ماوراء رود سند حدود هندوستان را رسم میکند .

اشکل العالم گرچه ماوراء جیحون را از خراسان خارج دانسته ، ولی درهمان عصراو (قرن ٣ـ٤ هجری) مورخ دیگری مینویسد که :ـ ابوالحسن نیشاپوری در کتاب خزائن العلوم آورده است که شهر بخارا از جمله شهر های خراسانست هرچند آب جیحون در میان

(١) ترجمه فارسی اشکال العالم از طرف علی بن عبدالسلام ازمردان حضورعلی خواجه بن محمد ولی امیر بخارا (؟) بخط حاجی خان ابن محمدحسین قزوینی در قرن ده یا یازده هجری مرقوم واینك اصل آن در کتاب خانه موزه کابل قید است ص ٦٧ ـ ٦٨ ـ ٧٠ تشریحات مزید راجع باین کتاب درنمرات ٢ ـ ٣ ـ ٥ مجله آریانا تاریخی حوت ـ حمل ـ جوزای ٢١ ـ ١٣٢٢ درج است .

است .» و جای دیگر تکرار میکند که :-
یشکر دیا قاسمیه ، سمران یا سمرقند و فاخره یا بخارا
جزء بلاد خراسان میباشد . این مورخ همان ابو بکر
محمد بن جعفر النرشخی (۲۸۶ ـ ۳۴۸هـ) مؤلف تاریخ
بخارا است .(۱)

ابی اسحق ابراهیم بن محمد الاصطخری (قرن ۳-۴
هجری) که در نگارش کتاب مشهور خود
« مسالك الممالك » تفصیلات حصص اسلامی را مدنظر
قرارداده ، وحصص مسلمان نا شده افغانستان را جزء بلاد
کفار و هند میشمارد ، با آن ولایات نیشا پور . مرو .
هرات . بلخ . بامیان . غرجستان . تخارستان و غور را
جزء خراسان . و بلاد بسغور فند (شاید غوربند) سکاوند
(سجاوند ـ لوگر) کابل . لجرا (شاید نجراو)
فروان (پروان) غزنه . و پنجهیر (پنجشیر) را داخل
عمل بامیان قید. وشهر های تخارستان را یکان یکان

(۱) تاریخ بخارای نرشخی ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی تلخیص محمد بن زفر بن عمر و تصحیح مدرس رضوی طبع طهران سال ۱۳۱۷ هجری ص ۱۲ ـ ۲۷ .

میشمارد . (١) اصطخری از سیستان سند و کرمان جداگانه بحث کرده (٢) و خوارزم را بلحاظ نزدیکی به بخارا ازخراسان منفك وبماوراءلنهر ضمیمه میکند .

البیرونی نیز در قرن پنج هجری فقط آمویه را در شمال خراسان حد این مملکت بعبارت : «آمویه المعبر الی بلاد ماورالنهر » میشمارد . (٣)

یاقوت حموی جغرافیه نویس قرن هفت هجری (فوت ٦٢٦ ه) در تعریف جغرافیای خراسان خاص همان ارباع معروف : نیشاپور . هرات . مرو . بلخ را تذکرداده و سائر حصص را از آن مجزی میکند . (٤)

ابوالفدا مورخ قرن هشت هجری (فوت ٧٣٢ ه) ارباع فوق را خراسان خاص شناخته ، و بنقل از ابن حوقل تخارستان را هم از مضافات آن میشمارد.

---

(١) اصطخری مسالك الممالك طبع لیدن ص ٢٢٧ ـ ٢٥٤ ـ ٢٧٢ ـ ٢٧٧ .

(٢) اصطخری ص٢٣٨ ـ ١٧٠ ـ ١٥٨ .

(٣) منتخبات قانون مسعودی طبع دهلی ص ٤٨ .

(٤) یاقوت معجم البلدان طبع مصرسال ١٣٢٣ه ص ٧ـ ٤٠٨ .

وزابلستان وغور را بعبارت: خراسان و ماأضيف اليها من زابلستان والغور ياد ميكنند. (۱) و غزنی ، کابل ، باميان پنجشير را جزء زابلستان ميدانند. (۲)

حمدالله مستوفی قزوينی نويسنده قرن هشت هجری درجغرافيای نزهت القلوب خودش ولايات نيشاپور. هرات. غور. باميان. مرو. بلخ. و در يک جا ولايات قهستان و نيمروز (سيستان) را جزء خراسان وولايت زاول (زابل) ويا غزنی را جزء سيستان ميشمارد. (۳)

همين شخص ولايت مکران را با آنکه در عصر او ماليهٔ بفارس ميپرداخت خارج حدود فارس دانسته وميگويد: ـ مکران ولايت فسيح است وخارج ايران (يعنی فارس) و شرحش درآخر خواهد آمد. (٤)

---

(۱) تقويم البلدان ص ٤٦٦ ـ ٤٧٢.

(۲) تقويم ص ٤٦٦.

(۳) حمدالله نزهت القلوب طبع ملك الكتاب ميرزا محمد در هند سال ۱۳۱۱ هجری باب ۱۷ ص ۱۸۵ ـ باب ۱٦ ص ۱۸۳ ـ ۱۸۵.

(٤) باب ١٤ ص ۱۸۲.

لوسترانج مستشرق انگلیسی خراسان را حاوی تمام ولایات اسلامی واقع در شرق صحرای لوت تا سرحد هندوکش وشامل اراضی ماوراء جیحون در شمالمشرق ، وسیستان وقهستان درجنوب ، دانسته ، در چهار ایالت نیشاپور ، مرو ، هرات ، بلخ تقسیم ، وسرحد خارجیش را بطرف مرکز آسیا صحرای چین میشمارد . (۱)

جرجی زیدان نیز بهمین اساس خراسان را شمالاً شرقاً محدود بماوراءالنهر وجنوباً شرقاً به ولایات سند وسجستان ، وشمالاً به خوارزم وبلادغز در تورکستان ، وجنوباً به صحرای خراسان وفارس ، وغرباً بهقومس دانسته ولایات عمده نیشاپور ، مرو ، هرات ، بلخ ، قهستان وتخارستان را جزء آن میشمارد . (۲)

تا اینجا دیدیم که مورخین و جغرافیه نگاران حدود جغرافی خراسان خاص را درقسمت ماوراء جبال هندوکش شامل ولایات شمال و شمالمغرب افغانستان

---

(۱) ترجمه خطی اراضی خلافت شرقیه لوسترانج متعلق مدیریت تاریخ فصل ۲۷ عنوان خراسان

(۲) ژرژی زیدان تمدن اسلام ترجمه وطبع طهران سال ۱۳۰۲ جلد ۲ ص ۳٦

دانسته واحیاناً حدود آنرا در جنوب و شرق نیز وسعت بخشیده اند. حال میرویم به‌بینم که‌مفهوم خراسان بطور عام چگونه شامل تمام حدود سیاسی آریانای قدیم ویا افغانستان امروز گردیده است:

خراسان به‌مفهوم عام آن: مولف ناشناس جغرافیای حدود العالم من‌المشرق الی المغرب با اشتباهاتی که در تعلیق بعضی بلاد به بعضی از ممالك مینماید را جع بحدود مملکت هندوستان چنین گوید: ـ «سخن اندر ناحیت هندوستان وشهرهای وی: مشرق وی ناحیت چین‌است و تبت. وجنوب‌وی دریای اعظم است. و مغرب وی رود مهران (یعنی جیلم «۱») وشمال وی ناحیت شکنان و خان (یعنی واخان و شغنان) است.» (۲) کذا نویسنده مذکور زیر عنوان «سخن اندر ناحیت ماورالنهر وشهرهای وی» مینویسد: ـ «(ماورالنهر) ناحیتی‌است که‌مشرق‌وی حدود تبت‌است. وجنوب وی خراسان است. و مغرب وی غوزاست و حدود خلخ،

---

(۱) حمد الله مستوفی نزهت القلوب ص ۲۱٦ فصل٤

(۲) حدودالعالم ص ۲۷.

وشمالش هم‌حدود خلخ است.» (۱) راجع بحدود مملکت فارس گوید : «. سخن اندر ناحیت پارس وشهرهای وی : ناحیتی است که‌مشرق وی ناحیت کرمان است. وجنوب وی دریای اعظم و ......» (۲) باین ترتیب‌مشار الیه در قرن چهارم هجری حدود سه مملکت همسایه افغانستان را در شمال وغرب وشرق آن تعین میکند باینصورت که جنوب ماوراءالنهر، خراسان، وشرق فارس کرمان، وغرب هندوستان رود مهران یاجیلم است، حال به‌بینم سرزمینی را که بین این سه کشور افتاده یعنی افغانستان بچه نام وچسان تعریف میکند؟ اومیگوید : ــ «سخن اندر ناحیت خراسان وشهرهای‌وی : ناحیتیست‌مشرق وی‌هندوستان، وشمال‌وی رود جیحون ومغرب وی نواحی گرگان است وحدودغور، وجنوب‌وی بعضی ازحدود خراسانست وبعضی بیابان کرکس کوه ... » (۳) وبازجای دیگر زیر عنوان مکرر «سخن اندر ناحیت‌حدود خراسان وشهرهای وی»

---

(۱) حدودالعالم ص ٤٤

(۲) حدودالعالم ص ۵۳

(۳) حدود العالم ص ۳۷

مینویسد که :ـ(خراسان) ناحیتی است که مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سند و بیابان کرمان است » واین هردورا همسایه بلافصل همدیگر و جنوباً به بحرمتصل میشناسد ، (۱)

باین ترتیب خراسان آنروز شرقاً شمالاً از نهر جیلم تا جیحون وغرباً جنوباً از گرگان تابیابان سند میدود . نکته دیگری که‌در نوشته های حدود العالم قابل ذکر است اینست که او زیر عنوان :

سخن اندر ناحیت خراسان و شهرهای وی (۲)

در جملهٔ بلاد ونواحی خراسان از دونام « طوران» و « حاریانه » هم ذکر میکنند . اگر مطلب مؤلف از اسم طوران علاقهٔ در جنوب خراسان بوده باشد ، پس جای تردید نخواهد بود که حد جنوبی خراسان خوبتر روشن شده و به بحرعرب متصل میگردد، زیرا ما بتصریح مورخین و جغرافیا نویسان میدانیم که طوران در جنوب خراسان عبارت از ولایت بلوچستان

---

(۱) حدودالعالم ص ۵۱

(۲) حدودالعالم ص ۳۷ .

کنونی ، و واقع در بین دو ولایت سند و مکران میباشد. (۲) واما راجع بکلمهٔ حار یانه بعید نیست فرض کرد نمونهٔ ازنام آریانای قدیم بوده و تاعهد مؤلف حدود العالم در گوشه از گوشه های کشور بطور خاص باقیمانده است.

راجع به حدود غربی خراسان یکنفر مورخ دیگر (ابی الفدا) در قرن هشت هجری مینویسد. که :- «اهل عراق» (یعنی فارس) میگویند: او (یعنی خراسان) از «ری» تا مطلع آفتاب است. و بعضشان میگویند: از کوه «حلوان» تا مطلع آفتاب است ... وغرب آنرا مغازه تشکیل میکند که بین او و شهر های جبل (یعنی عراق عجم) و جرجان واقع است. » (۳)

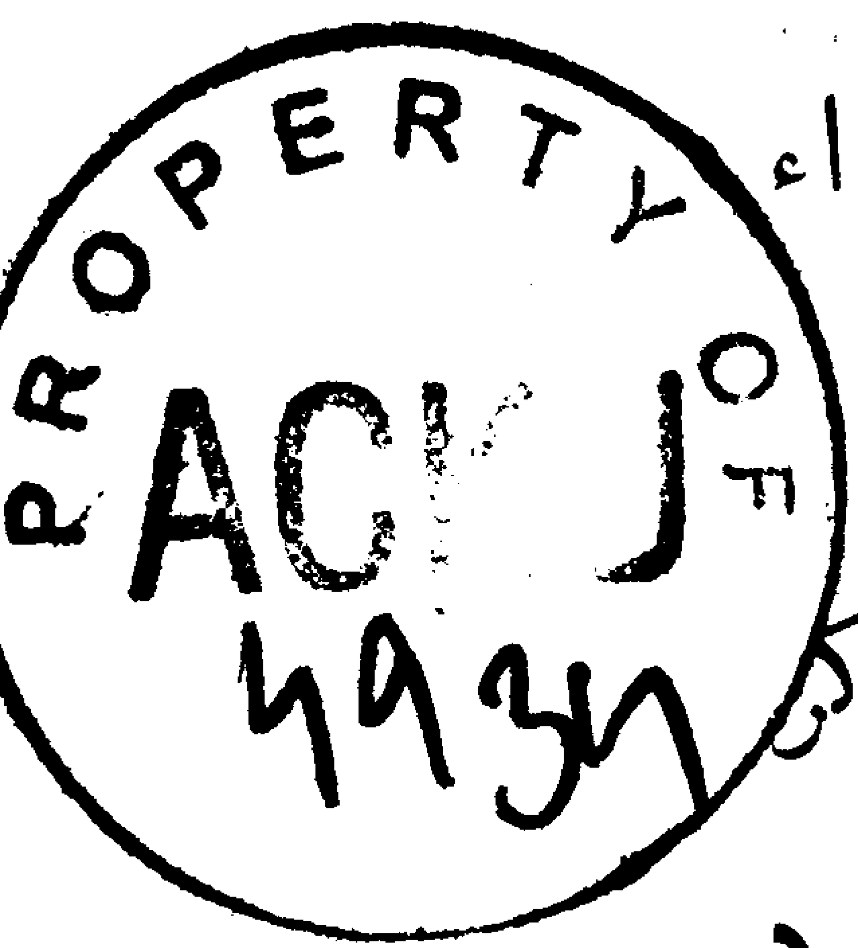
ابی الفدا درجای دیگر که از بلاد سیستان ، سند و کرمان از قبیل الرخج (قندهار) خواش ، زرنج ، طاق ، بست ، دیبل ، مکران ، قزدار . بیرون .

---

(۲) جرجی زیدان تمدن اسلام جلد ۲ ص ۳۴ ـ ۳٦ .

(۳) ابی الفدا تقویم البلدان عنوان خراسان .

سدو سان . منصوره و ملتان و غیره ذکر مینماید ،
(۱) کشور هندوستان را خارج اینحدود و در ماوراء
شرقی آن جدا گانه عنوان میدهد .



سیاح معروف قرن هشت ابن بطوطه وقتیکه از ذکر وقایع مسافرت خود در کشور ماوراءالنهر فارغ میشود میگوید : ـ بقصد شهر های خراسان از نهر جیحون گذشتم . و آنگاه از سیر خودش در بلاد افغانستان از قبیل : بلخ هرات . جام . طوس . مشهد . نیشاپور . بسطام . قندز . بغلان . اندراب و هند وکش . پنجشیر . پروان . غزنه . چرخ . (لوگر) قندهار . کابل . کوهای سلیمان وشش غار قصه میکند (۲) و همینکه او رود سند را در شرق افغانستان عبور و به پنج آب قدم میگذارد جلد اول کتابش را نیز ختم میکند . مشارالیه بعد از ذکر وقایع سفریهٔ خود در ولایت سند و ترتیب تشریفاتی او از طرف دولت ،

---

(۱) تقویم البلدان ص ۳٤۲ـ ۳٤۸ ـ ۳۳٦ .
(۲) رحلته ابن بطوطه طبع مصر سال ۱۹۲۸ جزء اول ص ۲٤۷ ـ ۲۵۲ ـ ۲۵۳ ـ۲۵٤ ـ ۲۵۵ .

بعزم مسافرت هند از شهر ملتان خارج شده و چنین میگوید :ـ « . . . و سافرنا من مدینته ملتان و هم یجرون هذا الترتیب علی حسب ماسطرناه الی ان وصلنا الی بلادالهند و کان اول بلد دخلناه مدینته بوهر وهی أول تلك البلادالهندیه . . . » (١)

عطاملك جوینی نویسنده مشهور قرن هفت هجری نیز بعد از آنکه میگوید :ـ چنگیز خان خواست که بنفس خود بر عقب سلطان « محمد خوارزمشاه » برود و ممالك خراسان را از معارضین پاك گرداند . . .) از اسفار او در نخشب . ترمذ . بلخ . طالقان «مرغاب» غزنین . پشاور و چترال تا رودسند بحث مینماید . (٢)

یکی ازمتأخرین جغرافیه نویسان هند مرتضی حسین بلگرامی در کتابی که بنام حدیقة الاقالیم در قرن دوازده هجری نوشته زیرعنوان خراسان ازبلاد و نواحی ذیل نام میبرد :ـ مروشاهجهان . نسا . سرخس . بلخ . ججکتو . میمنه . اندخود . ختلان . بدخشان .

---

(١) رحلته جزء ٢ ص ١٢ .

(٢) جهانکشا طبع لیدن ١٩١١ جلد اول ص ٩٧ ـ ١١٨ .

کابل . غوربند . استالف . استرغج . ریگ روان. ضحاك. بامیان . غزنی . قندهار ـ بنام زابل و پایتخت سابق سلاطین خراسان ـ لوگر . زمین داور. کافرستان. « نورستان » هزار بچه، ننگنهار ، جلال آباد. چهارباغ . باجور ـ سواد . هیکل پور . لعل پور . بگرام . پشاور . بنکیستان ـ بجانب ملتان ـ (١) جام . تربت . مشهد . تون. نیشاپور ، سبزوار ، اسفراین ، جنوشان . قهستان ، وبسطام (٢) همین شخص حد مشرقی کابل را دریای سند تعیین میکند (٣) و راجع به استالف واسترغج « چندمیلی شمال کابل » میگوید: الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید این دو موضع را سمرقند خراسان میخواند (٤) درجای دیگر بنقل ازمولف هفت اقلیم « یعنی امین احمد رازی جغرافیه نویس قرن دهم هجری » درباب سیستان میگوید: حضرت محمد صلی الله

---

(١) حدیقة الاقالیم طبع نولکشور هند ص ٣٦٠ ـ ٣٦٧ .

(٢) حدیقة الاقالیم ص ٣٨٠ ـ ٣٩٤

(٣) حدیقة ص ٣٦٧

(٤) حدیقه ص ٣٦٩

علیه و سلم فرموده که بهترین خراسان هرات است و بدترین آن سجستان (۱) .

تا اینجا دیدیم که خراسان جغرافیائی بمفهوم خاص آن شامل ولایات شمال مغرب و شمالی افغانستان چون تخارستان (بدخشان وقطغن) بلخ (مزارو میمنه) مرغاب وهرات . مرو، شاهجهان ، طوس ونیشاپور بوده ، وبمفهوم عام آن، شامل تمام اراضی افغانستان قدیم از توران (بلوچستان) تاخوارزم، و از دشتهای لوت وکرمان تاروذبارسند وجیلم، وبمعنی سیاسی ان حاوی تمام افغانستان و ماوراالنهر واحیاناً فرغانه زمین میباشد .

حال نظری به خراسان سیاسی ، و دولت های دورهٔ اسلامی افغانستان انداخته ، می بینیم که در تاریخهای یکهزار و یکصد سالهٔ ممالك اسلامی ، دولت های افغانستان بچه اسم وعنوانی ذکر شده اند :

دول خراسان : چنانچه میدانیم عربها بعد از انکه از غرب بطرف شرق پیش رفتند ، مملکت فارس رابنام

(۱) حدیقة ص ۳۷۷

عراق ، و با نضمام عراق عرب عـراقین ، و کشو ر افغانستان راباسم خراسان ، وسغدیانای قدیم را بعنوان ماوراءالنهر یاد، ودر کتب خود ذکر کردند ، وبهمین سبب از قرن اول هجری تاقرن سوم (زمان تشکیل دولت طاهریهٔ خراسان) تمام عمال و نائب الحکومه های عرب که در حصص مفتوحهٔ افغانستان ازدربار خلفاء دمشق وبغداد مقرر و اعزام شده اند ، ملا استثناء امیر خراسان عنوان داشتند ، وخوداین مطلب از شدت وضوح محتاج به تفصیلات دیگری نیست .

بعد ازآنکه در قرن سوم هجری خاندان طاهریه فوشنج به تشکیل یك دولت مستقل خراسانی درشمال مغرب کشور موفق شدند ، البته در تمام تاریخهای اسلامی بعنوان (امراء طاهریهٔ خراسان) یاد و قید گردیدند .

همچنان پادشاهان صفاری افغانستان که جانشین شاهان طاهری گردیده و تقریباً نیمقرن سلطنت کرده اند، عنوان امیر خراسان داشتند .

حکیم بلخی ناصر خسرو علوی در قرن پنج هجری

راجع به امیر یعقوب بن لیث صفاری مینویسد :ـ . . . .
واز آنجا بشهر مهرو بان (در کشور فارس) رسیدیم . . .
و در مسجد آدینهٔ آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم
نوشته ، پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است ؟
گفت که یعقوب لیث تا اینشهر بگرفته بود ، ولیکن
دیگر هیچ امیر خراسان‌راآنقوت نبوده است...» (۱)
راجع به امیر عمرو بن لیث صفاری جانشین یعقوب
صفاری ، ابوسعید عبدالحی بن ضحاك گردیزی مورخ
قرن پنج هجری در کتاب زین الاخبار چنین مینویسد:ـ
« . . . و چنین گویند که عمرو ولیث امارت خراسان
را هرچه نیکو تر و تمامتر ضبط کرد ، و سیاستی برسم
نهاد ، چنانکه هیچکس برانگونه نرفته بود ... » (۲)

راجع بپادشاهان سامانی افغانستان نرشخی در تاریخ
بخارا مینویسد :ـ

امیر شهید احمدبن اسمعیل السامانی امیر خراسان

---

(۱) سفر نامه خسرو طبع برلین‌سال ۱۳٤۰ھ ص ۱۳۵
(۲) زین الاخبار طبع برلین سال ۱۹۲۸ ص ۱۵

شد . . . » (۱) نویسندهٔ حدود العالم در همین موضوع میگوید : ـ « پادشاهی خراسان در قدیم جد ابودی ، و پادشاهی ماوراالنهر جدا ، واکنون هر دویکی است ، و امیر خراسان به بخارا نشیند ، و زال سامان است ، و از فرزندان بهرام اند ، و ایشانرا ملك مشرق خوانند ، واندر همه خراسان عمال اوباشند ، واندر حدهاء خراسان پادشاهان اند ؛ وایشان را ملوك اطراف خوانند . . . » (۲) عبدالحی بن ضحاك مینویسد : ـ « ... چون و لایت خراسان مراسمعیل را گشت وعهدلواء معتضد برسید ... اندرین وقت معتضد (خلیفه عباسی) بمرد ، و مکتفی بخلافت بنشست وعهد خراسان باسمعیل فرستاد ، وازپس اوپسر اورا احمد عهدولواء خراسان بصحبت محمد بن عبدالصمد فرستاد . . . » (۳) در جای دیگر گوید :ـ چون اسمعیل (امیر سامانی) بمرد ، ومر پسر خویش را احمد ولیعهد کرد بر خراسان ، ومکتفی عهد خراسان

---

(۱) تاریخ بخارا ص ۹۳

(۲) حدود العالم عنوان خراسان ص ۳۷

(۳) زین الاخبار ص ۲۱

بـاحمد فرستـاد . . . پس نصر بن احمد السعید بولایـت خراسان بخلافت نبشست... وامیرحمید(امیرسامانی)بخلافت بنشست در ولایت خراسان اندر شعبان سنه ۳۳۱ (۱)

ابوالمویدبلخی(قرن چهارم هجری)درمقدمه نثری که درسر یك منظومهٔ دوهزار بیتی خود نوشته چنین گـوید:ـ « چنین گوید ابوالموايد بلخی رحمة الله علیه که مـرا از طفلی هوس گـردیدن عالم بود و از . . . پادشاه جهان امیـر خراسان ملك مشرف ابـوالقاسم نوح بن منصور مولـی امیرالمؤمنین(امیرهشتم سامانی ۳۶۶ـ۳۸۷) .... » (۲)

راجع بسلاطین غزنـوی افغانستان گـردیـزی چنین نویسد:ـ « . . چون امیرمحمود رحمة الله ازفتح مروفارغ شد وامیر خراسان گشت وببلخ آمد، هنوز ببلخ بود که رسول القادر بالله ازبغداد به نزدیك آمد باعهد خراسان ولوا وخلعت فاخر وتاج . . ٬٬ (۳) عروضی سمرقندی

---

(۱) زین الاخبار ص ۲۲ - ۲۳

(۲) کتاب فوق بتصریح سعید نفیسی در کتابخانه ملك الشعرا بهار درطهران است رجوع بشمارهٔ ۳ دوره اول مجله شرق طبع طهران تاریخی شوال ۱۳٤۹ ه ص ۱۳۰

(۳) زین الاخبار ص ٦۲

نویسندهٔ قرن شش هجری نیز راجع به محمود غـزنوی اززبان خوارزمشاه چنین گوید:ـ«...خوارزمشاه خواجه حسین میکـال (نمایندهٔ غزنه) را بجای نیك فرود آورد .... وپیش از آنـکه اورا بارداد حـکما (ابن سینا وغیره) را بخواند و این نامه (فرمان محمود) بر ایشان عرضه کرد و گـفت محمود قوی دست است و لشکر بسیاردارد وخراسان وهندوستان ضبط کرده وطمع درعراق (فارس) بسته من نتوانم که مثال اورا امتثال نه نمایم وفرمان اورا بنفاذنـه پیونـدم ، شما درین چه گـوئید . . . ›› (۱)

عنصری ملك الشعراء مشهور در بار غزنی در مدیح همین پادشاه گوید :

خدا یـگان خراسان بدشت پیشاور
بحملهٔ به پراگند جمع آن لشکر

غضائری شاعر فارس نیزدرمدح همین سلطان غزنین گوید:

خدایـگـان خراسان و آفتاب کمال
که وقف کرده برو ذوالجلال عزوجلال

و قتیکـه سلطـان محمود مملـکت افغـانستـان و کـشور فـارس را بنـامهای خراسان وعـراق بـه

---

(۱) چهار مقاله طبع لیدن ص ۸٦

پسران خود محمد و مسعود بداد ، تشریفات رسمی محمد نیز بواسطهٔ احضار اسپ او بعنوان اسپ امیرخراسان در دربار عملی شد ؛ ابوالفضل بیهقی دراینمورد مینویسد:-

« .... بدانوقت که امیر محمود از گرگان قصدری کرد میان فرزندان وامیران مسعود ومحمدمواضعتی که نهادنی بود بنهاد ، امیر محمد را آنروز اسپ بر درگاه نبود . اسپ امیر خراسان خواستند ووی سوی نیشاپور باز گشت وامیران پدر و پسر دیگر روز سوی ری کشیدند. . . وچون امیر محمود عزیمت درست کرد باز گشتن را و فرزند را (مسعود) خلعت و پیغام آمد نزدیك وی به زبان بوالحسن عقیلی که پسرم محمد را چنانکه شنودی بردرگاه مااسپ امیر خراسان خواستند وتو امروز خلیفهٔ مائی وفرمان مابدین ولایت (فارس) بی اندازه میدانی ، چه اختیار کنی که اسپ تو اسپ شهنشاه خواهند یا اسپ امیر عراق ؟ . . . » (۱)

هنگامیکه سلطان مسعود غزنوی درپایتخت غزنی

---

(۱) بیهقی طبع کلکته سال ۱۸۶۲ ص ۱٤۸

وقلب افغانستان نشسته و بر ممالك همجوار خودحکومت میراند ، روزی در مجلس مشوره با صدراعظم (خواجهٔ بزرگ) و منشی خودش (ابو نصر مشکان) راجـع بمتصرفات کشور فارس چنین گـفت :ــ . . . شما حـال آندیار (یعنی فـارس) نمیدانید ومن بدانسته ام ، قومی اند که خراسانیان را دوست ندارند ، آنجا حشمتی باید هر چه تمامتر ، بان کـار پیش رود ، واگربه‌خلاف ایـن باشد زبون گـیرند وآنهمه قواعد زیر و زبر شود . . . »

بعد ازآن بوسهل حمدوی‌را نائب الحکومهٔ فارس مقرر و گفت :ــ « . .. مبار کـباد ! وانـگشتری که‌نام سلطان بروی نوشته بود ببو سهل داد و گـفت این انـگشتر ی مملـکت عراق (فارس) است بدست تو دادیـم ، وخلیفهٔ مائی در آن‌یار . . . » (۱) بوسهل نیز چنین جو اب داد :ــ « ..... زندگـانی خـداوند دراز باد حال ری و جبال (کشور فارس) امروز بخلاف انست که خـداوند بگزاشته بود ، و آنجا فترت ها افتاده است وری و جبال دیار مخالفان است و خراسانیان را مـردم اندیار دوست

---

(۱) بیهقی ص ۴۸۱ ـ ۴۸۲

ندارند ، خزائن آل سامان (سلاطین سامانی خراسان) همه در سر ری شد ... و پسر کاکویه امروز ولایت سپاهان (اصفهان) وهمدان وبعضی ازجبال (عراق عجم) وی دارد، مخالفی داهی است و گربز ، وهم مال دارد وهم لشکر وهم زرق وحیله ومکر . . " (١)

راجع بسلاطین غوری افغانستان خواند امیر مینویسد :ـ « ... چون فرمان سلطان غیاث الدین در تمامی مملکت خراسان سمت نفاذ پذیرفت، فی سنهٔ تسع وتسعین وخمسمائة ... راه سفر آخرت پیش گرفت.. (٢) کذا او راجع به سلطان شهاب الدین غوری در کیفیت عودتش از هندستان بخراسان میگوید :

« ... (شهاب الدین) یکی ازغلامان خود قطب الدین ایبك را دران مملکت (هند) قایمقام ساخته علم عزیمت بصوب خراسان بر افراشت .. » (٣) مرتضی حسین در باب همین پادشاه میگوید:ـ «... سلطان ابوالمظفر شهاب الدین

---

(١) بیهقی ص ٨٥- ٤٨٦

(٢) حبیب السیر طبع بمبئی ١٢٧٣ ﻫ جلد ٢ جزو ٤ ص ١٥٥

(٣) حبیب السیر ص ١٥٦

بن محمد بن سام بسلطنت خراسان وبسیاری ازهند رسید.
وازبقایای غوریان ملوك کرت اند که دربعضی ازخراسان
حکومت کردند ...» (۱) سید محمد معصوم نویسندهٔ
قرن ده هجری مثل معاصرش خواند امیردرباب سلطان
غیاث الدین غوری وسلطان شهاب الدین غوری مینویسد
کهچون ازهند مراجعت نموده و عازم ولایت خراسان
شدند، خبر فوت آخری بقطب‌الدین ایبك رسید. (۲)

راجع به یاد شاهان تیموری افغانستان خواند امیر
همیشه حدود جغرافی را مراعات کرده، واز متصرفات
آنها در کشور فارس وماوراالنهر جدا گانه، واز اصل
مملکت خراسان بطور ممتاز علاحده بحث، وایشان را
سلاطین خراسان میخواند، مثلا درجائی میگوید :ـ «...
(عنوان فصل) ذکربعضی‌ازحالات‌ماوراءالنهر و ترکستان
ورسیدن‌میرزا الغ بیگ گورگان باستان خاقان عالیشان

---

(۱) حدیقته الاقالیم ص ۷۴-۳۷۵

(۲) تاریخ سندالمعروف بتاریخ معصومی تالیف سیدمحمدمعصوم
بکتری المتوفی سنه ۱۰۱۹ ه تصحیح عمر بن محمد داود
پوته طبع بمبئی ۱۹۳۸ ص ۳۳-۳۷

(یعنی شهرخ بن امیر تیمور) ... » کذا راجع بفارس چنین عنوان میدهد :ـ ذکر مجملی از ولایت عراق وفارس بعداز معاودت خاقان صاحب سعادت (شهرخ) وبیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب شیراز در ضمان صانع بلاد عباد . (۱)

ولی وقتیکه پادشاه مشارالیه از فارس با فغانستان عودت مینماید چنین عنوان میدهد :ـ «ذکر نهضت خاقان عالیشان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبهٔ سیرجان بصوب خراسان .» کذا بعداز مرگ سلطان حسین بایقرا پادشاه مشهور تیموری افغانستان، وسلطنت نمودن مشترك دونفر پسران او بدیع الزمان ومظفر حسین در افغانستان وسقوط حکومت آنخاندان چنین مینگارد :ـ «...لاجرم باندك زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور (حسین بایقرا) متزلزل گشت ومفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد، چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ..» (۲)

---

(۱) حبیب السیر ص ۱۱٤ جزء ۳ جلد ۳

(۲) حبیب السیر جزء ۳ جلد ۳ ص ۳٥۲

واما راجع بسلاطین درانی افغانستان دیوان امرنات مؤلف کتاب ظفرنامۀ رنجیت پادشاه قرن ۱۳ پنجاب که خود معاصر دولت ابدالی بود مکرراً افغانستان را باسم خراسان وشاهان درانی افغانستان را بنام پادشاهان خراسان یاد کرده است، چنانچه از مراجعت آخرین احمدشاه بابای افغان ازپنجاب درافغانستان و فوت او در قندهار باینمنوال سخن میگوید:

«... (احمدشاه) ازدروازۀ هیتاپول واقع ارگ لاهور که تابوت پادشاهان ذوی الاقتدار رابجز آن ازدرب دیگر بار نیست خودرا زنده در گذرانیده، وارد خراسان گشته بزخم ناسور بینی درگذشت ...» (۱)

کذا درباب شه‌شجاع درانی آخرین پادشاه‌سدوزائی افغانستان که سلطنت‌را در قرن ۱۳ بسلسلۀ جدید بارکزائی افغانستان باخته واینك درسواحل‌سند بغرض دوباره تصاحب سلطنت ترتیب عسکرمینمود ـ مینویسد:ـ

«خبر شه‌شجاع الملك انتشاریافت که‌پیش صادق‌محمدخان

---

(۱) ظفر نامۀ رنجیت امرنات تالیف ۱۲۵۱ هجری طبع لاهور ۱۹۲۸ ص ۳

رسیده و ازآنجا در دیرهٔ غاز یخان آمده ترتیب افواج نموده که ازسبب نبودن پادشاه درخراسان (تا آنوقت پادشاه‌دیگری درافغانستان‌تعیین نشده بود) خود را پادشاه سازد . » (۱) درجای دیگر راجع بعسکر کشی شه‌شجاع درقندهار بغرض تصاحب تاج‌وتخت‌افغانستان، واستمداد پردل خان والی بارکزائی قندهار از برادرش سردار دوست محمد خان (امیر آینده) والی کابل چنین مینویسد :ـ «... دوست‌محمدخان بدفعیه آن بلای ناگهانی (یعنی شه شجاع) ازکابل و بامیان و غزنی واقرات افاغنه طلبداشته در ین معنی کنکاش جست . افاغنه همسری با خداوند تاج و نگین و جدل با وارث خراسان زمین (یعنی شه شجاع) ازخط ادب بعیدداننسته بادوست‌محمدخان ازدرمجادله‌بر امدند. دوست محمدخان مسئلهٔ شرعی : و ان جا هداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما . درمیان آورده تا بعداری نصاری برفتراکش‌بسته ...» (۲) درهرحال بین‌شه‌شجاع وسردار

(۱) ظفر نامه ص ۱۲۰

(۲) ظفرنامه ص ۲۰۱

دوست محمدخان در قندهار آتش جنگ مشتعل گردید و عساکر هندی شه شجاع درمقابل عساکر خالص افغانی دوست محمد خان تلفات بسیار دادند ، امرنات که شاعر هم بودهوا کبری تخلص میکرد درینمورد میسر اید :

در آن ر ز مکه شور و بیداد بود
ستم را د ران فتنه بیدا د بو د

به شمشیر هندی خرا سانیان
بکشتند هند ی بیا با نیا ن (۲)

دیوان امرنات از دورۀ زمامدا ری وزیر فتح خان بارکزائی وبرادرانش چون سردار محمد عظیم خان و نواب جبار خان و غیره وقتی که حرف میزند باز اسم خراسان و خراسانیان را به جای افغانستان و افغانیان امروزه استعمال میکنند، چنانچه درمورد سوقیات وزیر فتح خان از هرات بجانب خراسان کنونی متعلق فارس ، و شکست عساکر قاجاری از وزیر افغان و خواهش مصالحه نمودن ایشان چنین میگوید : ـ « . . .

---

(۲) ظفر نامه ص ۲۰۳

(وزیر فتح خان) قول قاجاری را بر انداخت . .
ایرانیان (یعنی فارسی‌ها) شرح احوال عرض پادشاه (فارس) کرده ، از داعیهٔ ایلا مشی خراسانیان (یعنی افغانی ها) سخن رانده ، بمصلحت شاهی پیغام مصالحت انداختند . . . » (١)

درجای دیگر از عزیمت سردار محمدعظیم‌خان والی افغانی کشمیر به داخلهٔ افغانستان و تعیین نواب جبار خان به نیابت او در کشمیر سخن رانده میگوید :

« . . . عظیم خان با کنوز بیشمار وخزائن لاتحصی ولاتعداد وارد خراسان ، و جبار خان به نیابت تعیین ، اما از سطوت اقبال سرکار والا (رنجیت) هراسان شده طریق مسالمت پیروی نمود . . . » (٢)

شعراء پشتو زبان قرن ١٢ هجری یعنی معاصر دولت هوتکیهٔ افغانستان نیز بعضاً خراسان را بمعنی مملکت

---

(١) ظفر نامه ص ٧٤ - ٧٧ .
(٢) ظفر نامه ص ١٢٢ .

افغانستان استعمال کرده اند چنانچه یکی از اینها عبدالرحیم هوتك ساکن شه بولان کلات غلجائی وقتیکه بماوراءالنهر رخت سفر کشیده ودر آنجا بیاد وطن اشعاری میسراید چنین میگوید :

بتیا ئي نه مونذ هيڅ راحت له خواشينه
چه‌دا خواررحيم راووت له‌خراسانه (١)

باز او از خفقان هیچ را حتی ندید
ازوقتیکه‌رحیم بیچاره‌ازخراسان‌برامد

شاعر دیگری گل محمد ساکن متالنگیر کنارهٔ هلمند که معاصر زمانشاه پادشاه ابدالی افغانستان (قرن ۱۳) بود نیز دریك بیت خود میگوید :

گل‌محمد عاشق طوطی شکری غواړی
باری نشته نیشکر په خراسان کښي (٢)

بعلاوه در کتب نثر و نظم خطی که تاعهد امیر عبدالرحمن خان در حصص مختلفهٔ افغانستان نوشته شده اند (اوایل قرن چهارده هجری) بعضاً از طرف

---

(١) نسخهٔ قلمی دیوان غزل عبدالرحیم هوتك متعلق کتابخانهٔ جناب عبدالحی خان حبیبی .

(٢) دیوان‌قلمی گل‌محمدمتعلق کتابخانهٔ جناب عبدالحی‌حبیبی

خطاط و نساخ کتب مذکوره در خاتمهٔ کتاب کلمهٔ خراسان بجای افغانستان ذکر یافته است (۱)

حالیاً هم دسته جات کوچی باشندگان بین غزنی و کلات غلجائی که در ایام زمستان درماوراء رودخانهٔ سند سفر میکنند هنگام مراجعت بوطن به پشتو میگویند : ـ خراسان ته زو . یعنی خراسان میرویم .

* * *

چنانچه دیدیم کلمهٔ خراسان و خراسانیان دورهٔ اسلامی از قرون اولیهٔ هجری تا این اواخر ، در جای اسم آریانا و آریانی قدیم ، و افغانستان و افغان امروز مستعمل ، ودر السنه و آثار مذکور ومسطور بوده است باقید این نکته که هم در ایام باستان ، وهم در طول دورهٔ اسلامی ، اسماء ولایتی و مراکز مهمهٔ افغانستان و نامهای عشیره وی ومحلی سلسله های حکمران افغانی در مورد ملت و مملکت افغانستان نیز اطلاق گردیده است . مخصوصاً درنزد اجانب وملل همجوار . از قبیل :

(۱) متأسفانه یاد داشتهای اینجانب ازین نوع کتب مفقود شده .

باختر و باختری ، زابل و زابلی کابلستان و کابلی ، سیستان وسیستانی، غزنه وغزنوی غور و غوری ، روه و روهیله ، سوری ، لودی ، خلجی ، پتهان ، غلجائی ، هوتکی ، ولایت و و لایتی ، ابدالی و درانی و امثال آن . (تفصیل و تشریح این اسماء محتاج مقالهٔ جداگانه است) بالاخره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده و بمرور قرون از قبیله بقبایل و طوائف انتقال و بتدریج از نشیب های جبال سلیمان به تمام صفحات جنوب هندوکش تا دریای سند منتقل ودر نهایت به تمام ملت ومملکت خراسان قرون وسطی اطلاق گردید ، و امروز جانشین آریانای قدیم بشمار میرود . ما شرح مفصلی راجع به اسم افغان و افغانستان در آیندهٔ نزدیکی تحریر ودر مطبوعات افغانی انتشار خواهیم داد انشاءالله تعالی.

کابل

دلو ۱۳۲۳ شمسی

م : غبار

فهرست مضامین

صفحه

کتب

کلکسیون سال اول مجلهٔ کابل ۱
سالنامهٔ سال اول کابل ۲
قاموس الاعلام سامی ۳
تاریخ عمومی عباس اقبال ٤
تاریخ سیستان ٥
شهنامهٔ فردوسی ٦
اراضی خلافت شرقیه لوسترانج ۷
تقویم البلدان ابی الفدا ۸
المسالک والممالک ابن‌خردادبه ۹
حدود العالم من المشرق الی المغرب ۱۰
چهار مقالهٔ عروضی ۱۱
فتوح البلدان بلاذری ۱۲
چچ نامه ۱۳
کتاب البلدان ابن الفقیه ۱٤
اشکال العالم ۱٥
تاریخ بخارا نرشخی ۱٦
مسالک الممالک اصطخری ۱۷
منتخبات قانون مسعودی ۱۸
معجم البلدان یاقوت حموی ۱۹

٢٠ نزهت القلوب مستوفی

٢١ تمدن اسلام جرجی زیدان

٢٢ رحلة ابن بطوطه

٢٣ جهانکشای جوینی

٢٤ حديقة الاقاليم

٢٥ سفرنامهٔ ناصر خسرو

٢٦ زين الاخبار گرديزی

٢٧ مجله شرق طهران

٢٨ تاريخ بيهقی

٢٩ حبيب السير خواند امير

٣٠ تاريخ سند معصومی

٣١ ظفرنامهٔ رنجيت

٣٢ ديوان قلمی عبدالرحيم هوتك

٣٣ ديوان قلمی گل محمد

٣٤ جغرافيای ايران بار تولد

٣٥ اقوام افغانستان بيلو

٣٦ هفت اقليم امين احمد رازی

٣٧ ابن حوقل





آثار مؤلف :

(۱) رسالهٔ خراسان . طبع کابل سال ۱۳۲۶ شمسی .

(۲) کتاب احمد شاه بابا . طبع کابل سال ۱۳۲۲ شمسی .

(۳) تاریخ قرون اولی ممالك شرق . در وزارت معارف تحت طبع است .

(٤) تاریخ مختصر افغانستان . هنوز بطبع نرسیده .

(٥) تاریخچهٔ مختصر افغانستان . در سالنامهٔ کابل سال ۱۳۲۲ طبع شده .

(٦) افغان در هندوستان . در نمرات سال ۱۲-۱۳۱۳ مجلهٔ کابل طبع شده

(۷) نگاهی بافغانستان . در مجلات کابل سال ۱۳۱۱ شمسی طبع شده .

(۸) امراء محلی افغانستان . در مجلهٔ آریانا مجموعهٔ ۱۳۲۲ شمسی طبع شده .

(۹) نفوذ اسلام و عرب درافغانستان . تحت طبع است .

(۱۰) افغان وافغانستان . هنوز بطبع نرسیده .

آثار مؤلف :

(۱) رسالهٔ خراسان . طبع کابل سال ۱۳۲۶ شمسی .

(۲) کتاب احمد شاه بابا . طبع کابل سال ۱۳۲۲ شمسی .

(۳) تاریخ قرون اولی ممالك شرق . دروزارت معارف تحت طبع است .

(٤) تاریخ مختصر افغانستان . هنوز بطبع نرسیده .

(٥) تاریخچهٔ مختصر افغانستان . درسالنامهٔ کابل سال ۱۳۲۲ طبع شده .

(٦) افغان درهندوستان . درنمرات سال ۱۲-۱۳۱۳ مجلهٔ کابل طبع شده

(۷) نگاهی بافغانستان . درمجلات کابل سال ۱۳۱۱ شمسی طبع شده .

(۸) امراء محلی افغانستان . در مجلهٔ آریانا مجموعهٔ ۱۳۲۲ شمسی طبع شده .

(۹) نفوذ اسلام و عرب درافغانستان . تحت طبع است .

(۱۰) افغان وافغانستان . هنوز بطبع نرسیده .